



۳۰ سال علم‌کشی

اودر هیئت، تنها میان دار نبوده و حدود سی سال نیز در عزاداری‌ها و دسته‌های محلی علم‌کشی کرده است. نخستین بار که زیر علم رفت و آن را بردوش گرفت، حدود سی سال داشت. خاطره آن روز را این گونه تعریف می‌کند: تا آن روز در هیئت‌های مختلف میان دار بودم، اما هیچ وقت علم‌کشی نکرده بودم. یک سال، روز عاشورا وقتی هیئت به سمت حرم مطهر رضوی حرکت می‌کرد، یکی از دوستانم فُلُق علم را به تنم کرد و گفت: «نفر بعدی تو هستی که باید علم را بلند کنی.» هنوز می‌خواستیم بگویم نمی‌توانم که دیدم علم روی دوشم قرار گرفت. خیلی نگران بودم. آن قدر تحت تأثیر قرار گرفته بودم که سنگینی علم را حس نمی‌کردم. حواسم تنها به این بود که علم از روی دوشم نیفتد؛ زیرا حفظ تعادلش سخت بود. به قول ما، علم برای خودش بازی می‌کرد و باید آن را کنترل می‌کردم. هر طور بود چند متر راه رفتم و بعد علم را به نفر بعدی سپردم.



ساخت مسجد ابو الفضلی، از سوی کارگران نخریسی

این پیشکسوت میان دار، بعد از دواج و با توجه به اینکه در کارخانه نخریسی کار می‌کرد، محله مقدم را برای زندگی متأهلی اش انتخاب کرد.

در محله جدید زندگی اش، با کمک و همکاری کارگران و سرپرست کارخانه، مسجد ابو الفضلی در پروین اعتماسی ۸ ساخته شد. آن‌ها از صفر تا صد ساخت را خودشان پیش بردند و برای بالابردن رنج به رنج آجرهای مسجد دست به دست هم دادند. آقا یوسف می‌گوید: قبل از اینکه مسجد ساخته شود، هیئتمان در خانه‌ها برگزار می‌شد. سرکارگری داشتیم به نام مرحوم عباس بی‌غم؛ پهلوانی خوش اخلاق که ارادت بسیار به اهل بیت (ع) داشت. او با همفکری بقیه، زمین مناسبی برای ساخت مسجد پیدا و خریداری کرد. او با همان خوش نامی و اخلاق خوش، اهالی محله و کارگران کارخانه را برای ساخت مسجد پای کار آورد. البته خودش هم مبلغ قابل توجهی برای ساخت مسجد هزینه کرد. حدود دو سال طول کشید تا کار ساخت و ساز به پایان برسد.

آقا یوسف دقیقاً به خاطر ندارد مسجد ابو الفضلی در چه سالی ساخته شد، اما می‌داند که ساخت آن به دهه ۴۰ برمی‌گردد. او ادامه می‌دهد: با ساخت مسجد، برنامه‌های هیئت ابو الفضلی هم به خانه‌ها منتقل شد. برنامه این طور بود که شب‌های جمعه ابتدا نوحه خوانی داشتیم و بعد هم دم می‌گرفتیم و سینه می‌زدیم. در دهه اول محرم هم ابتدا در مسجد خودمان عزاداری می‌کردیم و گاهی هم برای عزاداری به مساجد دعوت می‌شدیم. در روز تاسوعا و عاشورا هم بعد از عزاداری در مسجد به سمت حرم مطهر رضوی می‌رفتیم.

آقا یوسف با غمی که در صدایش موج می‌زند، این گونه ادامه می‌دهد: خدا بامر عباس بی‌غم که از دنیا رفت، هیئت هم کم‌کم از رونق افتاد. اعضای هیئت به مساجد دیگر رفتند و به این شکل، هیئت ابو الفضلی هم منحل شد. مسجد ابو الفضلی را چند سال قبل دوباره بازسازی کردند اما هیئت دیگر رونق نگرفت. کار به جایی رسید که از سال ۶۸ به مسجد امام علی (ع) در خیابان کوشش ۲۰ می‌روم و آنجا مسئولیت صوت و خیریه مسجد را بر عهده دارم.

پسر، ادامه دهنده راه پدر

«پسر کو ندارد نشان از پدر...» این مثل برای علیرضا صداقت چهل و هفت ساله، پسر آقا یوسف، صدق می‌کند. او هم مانند پدر بزرگ و پیدرش از همان کودکی در هیئت‌های مختلف حضور داشته است. در کارهای فرهنگی محله سهیم بوده و اکنون رئیس شورای اجتماعی محله مقدم است.

آقا علیرضا می‌گوید: از زمانی که یادم می‌آید، در هیئت‌ها هر کاری از دستم برآمد انجام داده‌ام؛ از استکان شستن و پای کار پخت و پز بودن تا علم‌کشی.

در کودکی با کودکان و نوجوانان محله برای انجام کارهای هیئت رقابت می‌کرد. با یادآوری آن روزها لبخندی روی لبش می‌نشیند و می‌گوید: محرم که از راه می‌رسید، انگار جان تازه‌ای می‌گرفتم. شب‌ها همراه پدرم به مسجد می‌رفتم. او میان داری می‌کرد و من هم در گوشه و کنار هیئت، همراه بچه‌های دیگر، پای کار بودم. روزهای تاسوعا و عاشورا که به سمت حرم می‌رفتیم، ما که نمی‌توانستیم علم را برداریم، رقابت داشتیم که چه کسی سه چرخه زیر علم را بکشد.

او عاشق این بود که روزی علم هیئتشان را بردوش بگیرد و مانند پدر، علم‌کش هیئت شود. به پدرش نگاه می‌کند و با یادآوری آن روزهای می‌گوید: ما بچه‌ها توان برداشتن علم بزرگ را نداشتیم. هر سال محرم به پدرم و سایر بزرگ‌ترها می‌گفتم یک علم سه تیغ کوچک برایمان تهیه کنند تا ما هم علم مخصوص خودمان را داشته باشیم. آن‌ها قول می‌دادند برایمان تهیه کنند، اما به قولشان عمل نمی‌کردند. باز تا سال بعد همین ماجرا تکرار می‌شد.

شورگرفتن مردم از میان دار

آقا علیرضا بالاخره در جوانی به آرزوی رسیدن و علم را بر دوش گرفت. او ادامه می‌دهد: مانند پدرم میان دار نشدم اما از جوانی علم‌کشی کرده‌ام. در کنار کارهای هیئت، در فعالیت‌های فرهنگی هم حضور دارم. گروه جهادی مردمی شهید حاج حسین همدانی را در سال ۱۳۹۸ تأسیس کردم و ذیل این گروه، به همت سایر دوستان، فعالیت‌های مختلفی در این سال‌ها انجام داده‌ایم.

درباره هیئت‌های قدیم و حال و هوایشان می‌گوید: وقتی میان دار گریه می‌کرد و شور می‌گرفت، مردم با صدای او و اشک هایش به شور می‌آمدند. عزاداری‌هایی ریا و خودمانی بود. در روز عاشورا می‌توانستی از کوچک و بزرگ اهالی محله را در هیئت ببینی که گوشه‌ای از کار را به دست گرفته‌اند.

او به رعایت شأن مجلس اهل بیت (ع) اشاره می‌کند و توضیح می‌دهد: همه باید دست به دست هم بدهند تا حرمت مجلس امام حسین (ع) حفظ شود؛ از میان دار گرفته تا چای ریز. نگاه بزرگان هیئت و هیئت‌داران به عزاداران، نوع صحبت کردن و احترام گذاشتن به مهمانان امام (ع) باید به گونه‌ای باشد که یک عزادار را جذب دستگاه امام حسین (ع) کند.

میان داری در جبهه

آقا یوسف در سال‌هایی که کشور درگیر جنگ تحمیلی بود، علم را زمین گذاشت و اسلحه به دست گرفت. او از طرف کارخانه نخریسی به جبهه اعزام شد. می‌گوید: سال ۱۳۶۳ بود که به همراه چند نفر از کارگران کارخانه به اهواز رفتیم. همان‌جا بدو ورود، یک آمبولانس به من تحویل دادند و راهی ایلام شدم. جبهه و رزمندگان حال و هوای دیگری داشت. هر وقت فرصتی پیش می‌آمد، برای رزمندگان نوحه می‌خواندم و دسته جمعی سینه می‌زدیم. یادم می‌آید که رزمندگان می‌گفتند قبل از عملیات، آقای آهنگران می‌آمد و برایشان دم می‌گرفت. البته خودمان هم در سنگرها، پیش از عملیات، زیارت عاشورای خواندیم و سینه زنی مختصری برگزار می‌کردیم. درست مثل شب عملیات می‌مک؛ بعد از خواندن زیارت عاشورا سوار آمبولانس شدم و همراه سایر رزمندگان به سوی خط مقدم رفتیم. او در حال آمدن در سانی بود که ناگهان صدای جت‌های جنگی و انفجار بلند شد. آقا یوسف به جای ترکش‌های پیشانی اش دست می‌کشد و ادامه می‌دهد: کنار آمبولانس رازدندومن از ماشین به بیرون پرتاب شدم و بیهوش روی زمین افتادم. وقتی چشم باز کردم، دیدم مجروح شده‌ام و دست و پیشانی‌ام پراز ترکش شده است. من را برای درمان به اصفهان بردند و سپس مشهد آوردند. این رزمنده قدیمی معتقد است حالا هم که کشور در شرایط خاصی قرار دارد، مسئولیت دارد. به همین دلیل این شب‌ها همراه اهالی محله مقابل مسجد در تجمع مردمی شرکت می‌کند، سپس همراه دیگر مسجدی‌ها با راهپیمایی تا مقابل شهرداری منطقه ۷ پرچم می‌گردانند.

